

فصلنامه ادبیات و زبان‌های محلی ایران زمین

(نشریه علمی)

دوره جدید- سال ششم- شماره سوم- پاییز ۱۳۹۹- شماره پیاپی ۲۹

حیدرآباد؛ ترجمان غربیانگی شهریار

(ص ۸۷-۱۱۰)

آیت شوکتی<sup>۱</sup>

تاریخ پذیرش: ۹۸/۸/۱۳

تاریخ دریافت: ۹۸/۳/۱۰

نوع مقاله: پژوهشی

### چکیده

نوستالژی، اصطلاح روان‌شناختی است که به معنی دلتنگی برای گذشته بوده و به شکل‌های مختلف، نشانه‌های آن در آثار ادبی متجلی شده است. بررسی این نشانه‌ها ما را به درک عمیق عواطف و اندیشه‌های شاعر رهنمون می‌کند و مایه‌های دردمندی و رنجوری و وجوه آرزومندی وی را آشکار می‌کند. نوستالژی یک فرآیند ناخودآگاه ذهنی است که در افراد و زمان‌های گوناگون، به صورت‌های مختلف بروز می‌کند. مقاله حاضر بر آن است تا به روش توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر مطالعات کتابخانه‌ای، چگونگی نمود نوستالژی را در حیدرآبادی شهریار تبیین و تحلیل کند. در این پژوهش، دلتنگی برای گذشته در دو بخش «یادکرد شخصیت‌های گذشته و یادکرد خاطرات گذشته»، روستاستایی و تمدن‌گریزی، پناه بردن به دوران کودکی، گرایش مفرط به بازگشت به وطن و زادگاه، اسطوره‌پردازی، آرکائیسیم و پناه بردن به آرمان‌شهر، به عنوان مؤلفه‌های نوستالژی بررسی شده است. نتیجه این تحلیل و بررسی نشان می‌دهد که در بخش اعظمی از قسمت‌های این منظومه، حس نوستالژیک و حسرت بر گذشته موج می‌زند و این احساس می‌تواند ناشی از یک تنهایی درونی و گریز از تمدن معاصر باشد.

کلمات کلیدی: نوستالژی، شعر معاصر، شهریار، حیدرآباد

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد خوی، دانشگاه آزاد اسلامی، خوی، ایران.

## ۱. مقدمه

نوستالژی، اصطلاحی روان‌شناختی است که در سده اخیر به عنوان موضوعی ادبی مورد توجه منتقدان هنر و ادبیات قرار گرفته است. در حوزه نوستالژی، دل‌آزردگی، بی‌تابی، حسرت، آرزومندی و حالات و احساساتی از این دست قرار می‌گیرد که آثار ادبی در گونه‌های مختلف خود، ابعاد و اشکال آن را بازتاب داده‌اند.

به نظر یونگ احیای خاطرات گذشته ممکن است از یک سو به اختلال روانی فرد دامن زند و از سوی دیگر معجزه‌گری کند و موجب غنای زندگی آدمی شود (نک: یونگ، ۱۳۷۶: ۱۵۴). از پیامدهای مثبت نوستالژی، هدایت فرد به سمت مطلوب و محافظت در برابر تهایی و قدرت مواجهه با چالش‌های جدید است. همچنین می‌تواند خاصیت الهام‌بخشی و انگیزشی برای خلق آثار هنری داشته باشد. در مورد شهریار، این حس، به اعجاز سخن وی منتج شده و همین احساس ژرف و گره محکم او با گذشته ارزشمندش، وی را در خلق اثر بی‌نظیر حیدربابا، مصمم کرده است.

هدف از این پژوهش، نشان‌دادن میزان دل‌بستگی شهریار به گذشته شیرین سپری شده است. لذا در راستای رسیدن به این هدف، این پژوهش با این سؤال رو به روست که:

تجلی نوستالژی در شعر شهریار، چه مضامینی را در بر گرفته است؟

تاکنون در حوزه نوستالژی اشعار شهریار پژوهش‌های ارزنده‌ای انجام گرفته که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

غفوری، فاطمه (۱۳۸۹)، «بررسی پدیده نوستالژی در شاهنامه فردوسی و آثار شهریار»، فصلنامه علمی-پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد انار، سال ششم، ش ۱۵.

واعظ، سعید و محمدزاده، مریم (۱۳۹۷)، «نوستالژی فردی و اجتماعی در اشعار محمد حسین شهریار و فریدون مشیری»، پژوهش‌های تطبیقی زبان و ادبیات ملل، سال ۴، ش ۱۱.

تاکنون موضوع نوستالژی و غریبانگی به صورت پژوهش مستقل در منظومه حیدربابا انجام نگرفته بلکه تمامی پژوهش‌ها در حوزه اشعار فارسی وی بوده و محققان گاهی، گوشه چشمی مهربانانه به اشعار ترکی این شاعر آذربایجانی داشته‌اند. از این رو، پژوهش اخیر در صدد است که حیدربابای شهریار را به روش توصیفی-تحلیلی و مبتنی بر مطالعات کتابخانه‌ای، از دیدگاه نوستالژی بررسی نماید.

## ۱-۱. نوستالژی

واژه فرانسوی (nostalgia)، «برگرفته از دو سازه یونانی nostos به معنی بازگشت و algos به معنی درد و رنج» (پورافکاری، ۱۳۸۲: ۱۰-۱۱) است. این واژه به معنی «دل‌تنگی از دوری میهن، درد دوری

میهن)) (زمردیان، ۱۳۷۳:۳۶۸)، «حسرت گذشته» (آریانپور، ۱۳۸۰: ج ۴، ۳۵۳۹)، «آرزوی گذشته و اشتیاق مفرط برای بازگشت به گذشته» نیز آمده است (باطنی، ۱۳۷۲:۱۱۳). واژه نوستالژی در سال ۱۶۸۸ م. برای نخستین بار در پایان‌نامه رشته پزشکی یوهانس هوفر، دانشجوی سوئسی، ظاهر شد که قصد داشت با این واژه، حالت غمگین شدن ناشی از آرزوی بازگشت به سرزمین بومی را نشان دهد (نک: تقی‌زاده، ۱۳۸۱:۲۰۲) پس «نوستالژی در اصل یک اصطلاح پزشکی و متعلق به علم روان‌شناسی است» (کلاهیجان، ۱۳۸۶:۱۱) و «در مورد سربازانی به کار رفته که بر اثر دور شدن از خانه و خانواده، دچار نوعی افسردگی و بیماری شدند» (تقی‌زاده، ۱۳۸۱:۲۰۲).

نوستالژی یک فرآیند ناخودآگاه ذهنی است که در زندگی افراد متفاوت و دوره‌های متفاوت، به اشکال مختلفی بروز می‌کند. وظیفه نوستالژی این است که «خاطرات پیش‌تاریخی و نیز دوران کودکی را در متنی از ابتدایی‌ترین غرایز، احیا کند» (یونگ، ۱۳۷۶:۱۵۳). هرگاه فرد در ذهن خود به گذشته رجوع کند و با مرور آن، دچار نوعی حالت غم و اندوه و توأم با حالت لذت سکرآور شود، دچار نوستالژی شده (نک: انوشه، ۱۳۷۶:۱۳۹) که به عنوان درون‌مایه آثار ادبی از آن به «غم غربت» (آسوری، ۱۳۸۱:۲۴۶) و «احساس غربت» (باطنی، ۱۳۸۰:۵۷۲) تعبیر می‌شود. نوستالژی، یادکرد دوران گذشته پررنگ و غرورآفرینی است که به شکل عینی امکان بازگشت و تحقق آن میسر نیست بلکه با تکیه بر رؤیا و در بستر تخیل می‌توان به آن دست یافت. لذا فرد در دنیای نوستالژیک به آن دوران طلایی برمی‌گردد و با اقتدار در مدینه فاضله گام می‌نهد. حس تنهایی و غربیانگی، انسان را به داشته‌های ارزشمند گذشته‌اش سوق می‌دهد؛ چنین احساسی، ابعاد و اشکال گوناگونی به خود پذیرفته و در حوزه‌های مختلفی قابل بررسی است. آثار نوستالژیک در حقیقت، نمودی از حسرت و رنج و اضطراب بابت از دست‌رفته‌ها و گمشده‌هایی است که دستیابی بدان‌ها آسان نبوده و جز در حیطه آرزو و حسرت‌مندی، نمی‌توان تصویر و تجسمی از آن‌ها را به دست آورد. چنین احساسی به گونه‌های مختلف بروز و ظهور می‌یابد. گمشده‌هایی چون روزگار خوش گذشته، کودکی، جوانی، معشوق، بنیان‌هایی هستند که محتوای نوستالژیک را در آثار ادبی موجودیت می‌بخشند و زمینه ظهور حال و هیجان‌های حسرت‌مندانه را فراهم می‌آورند. دوری از وطن نیز می‌تواند شکلی دیگر از نوستالژی باشد که در آثار هنرمندانی که به هر دلیل از موطن خود دور مانده‌اند، بروز می‌دهد.

## ۲-۱. نوستالژی و شعر معاصر

«در ادبیات معاصر هم به سبب پیشرفت‌های سریع و حیرت‌آفرین تمدن و صنعت و دور افتادن از اصل و اساس آدمی، نوستالژی و غم غربت به وفور به چشم می‌خورد» (شمیسا، ۱۳۷۷:۱۲۷). شاعران امروز به واسطه ناهماهنگی و ناسازگاری که با دنیای مدرن و برآیندهای اجتماعی و فکری و عاطفی آن داشته‌اند، کمتر توانسته‌اند خود را با شرایط جدید وفق دهند. از این رو، همواره ذهن آن‌ها به سمت

دنیایی حرکت کرده که موجودیت عینی و واقعی ندارد و بیش از واقعیت، محصول تخیل آنان بوده است. بدین واسطه نوستالژی را در گونه‌های مختلف شعر امروز می‌توان دید و شاعران معاصر، هر یک به فراخور حال و روح و تمایلات خود، گونه‌ای از آن را نشان داده‌اند و به نوبه خود در ترسیم جلوه‌هایی از نگرش نوستالژیک کوشیده‌اند.

### ۳-۱. مؤلفه‌های نوستالژی

نوستالژی را واجد جنبه‌ها و دارای مؤلفه‌هایی ذکر کرده‌اند که هر یک از آن‌ها می‌تواند در ترسیم بُعدی از کلیت آن نقش داشته و جنبه‌ها و جلوه‌هایی از آن را بنمایاند. اصلی‌ترین این مؤلفه‌ها که مورد اجماع صاحب‌نظران و منتقدان است عبارتند از: «۱- دل‌تنگی برای گذشته ۲- گرایش مفرط به بازگشتن به وطن و زادگاه ۳- بیان خاطرات همراه با افسوس و حسرت ۴- پناه بردن به دوران کودکی و یادکردن حسرت‌آمیز ۵- اسطوره‌پردازی ۶- آرکائیسیم (باستان‌گرایی) ۷- پناه‌بردن به آرمان‌شهر» (عالی عباس آباد، ۱۳۸۷: ۱۵۷)

### ۲. بحث و بررسی

اگر شعر را ترجمان عواطف و زبان احساسات بشری تلقی کنیم، در این صورت می‌توان ادعا نمود که اشعار شهریار مصداقی بر این سخن تواند بود. زیرا این شاعر، تا جای ممکن، شعر خویش را به خدمت عواطفی درآورده که می‌توان آن را ترجمان روح و احساسات وی قلمداد کرد.

شهریار، شاعری است که از ابتدای جوانی ناگزیر شد در مسیر ناهموار و پر از رنج، حیات خویش را پی بگیرد. او از همان ابتدای زندگانی، ناکامی‌ها و تلخی‌ها را تجربه کرد و از چند و چون حسرت و دل‌تنگی خبر یافت. به قولی «غم غربت و بیگانگی را چشید» (علیزاده، ۱۳۷۴: ۳۱۲)، از این روی، شعر شهریار جلوه ظهور ناکامی، احساس غربت و رنج و تحسّر عمیق و فراگیری است که ابعاد مختلف کلام او را در برگرفته و او را به عنوان شاعری دردمند و دلخسته و رنجور معرفی کرده است. خاطرات تلخ شهریار از دوره‌های مختلف زندگانی‌اش، توشه‌ای پربار برای وی فراهم آورده و او با استفاده از آن‌ها توانسته شعری دردمندانه و تاثیرگذار خلق کند. او انسانی حساس و واجد حساسیت‌هایی شاعرانه بود که در برابر مسائل مختلف حتی کوچک‌ترین آن‌ها، واکنش عاطفی نشان داده و به شدت تحت تأثیر قرار می‌گرفت. یکی از دوستان و نزدیکانش در این باره گفته است: شهریار در برابر «یک محبت کوچک یا جزئی خوبی و زیبایی چنان فریفته می‌شود و حق شناسی می‌کند که حد و اندازه ندارد و به همان نسبت هم از کوچک‌ترین بی‌مهری و ناشایستگی دل‌تنگ می‌شود» (زاهدی، ۱۳۸۸: ۱۲). این سخن که یکی از یاران نزدیک شهریار گفته است، بیانگر ظرافت روح و حساسیت بسیار شهریار از نظر عاطفی است؛ بنابراین چنین حساسیت‌هایی می‌توانسته، واقعیات تلخ را در نظر او بیش از آنچه

هست، بزرگ‌تر از واقعیت خود بنمایاند. چنان که همین احوال و تجربه‌ها و خاطرات که شهریار را آزرده، به شعر او راه یافته و زمینه خلق مفاهیم، مضامین، معانی و تصاویری دردمندانه و تأثیرگذار را فراهم آورده است.

«حیدرآبا» وطن شاعر و کوهی در جوار خشک‌ناب از قریه‌های قراچمن، سرود درد، حدیث عشق و قصه غصه‌ای است که مادری سرفراز در آن، با فرزند خود، شهریار ملک سخن، سخن می‌راند. «حیدرآبا سرگذشت انسان‌های آزاده و در بند است که به گناهی ناکرده، از بهشت آرزو و آزادی رانده شده‌اند و هوای عشق وطن و محبت و آزادی در سر دارند» (غفوری، ۱۳۸۹: ۱۲۵).

«حیدرآبا، فریاد در گلو شکسته انسان‌های رنج‌دیده و بلاکشیده‌ای است که از دل تاریخ برخاسته است. حیدرآبا، راز دل خونین ستم‌دیدگان است که از جان جهان سربرکشیده است! و از این روست که مانند سرود آسمانی در دلها می‌نشیند و در خاطرها و خاطره‌ها جای می‌گیرد» (احمدی گوی، ۱۳۷۰: ۱۴). حیدرآبا یک اثر نوستالژیک است و در آن، هر چه به گذشته تعلق دارد، زیبا و سرشار از صمیمیت و صفا، سبکبالی و آرامش است.

شهریار را باید شاعر «حیدرآبا» نامید. خواننده، هر بار که حیدرآبا را می‌خواند، لذت تازه‌ای می‌برد و دیده و دلش روشن‌تر شده، پا به پای قهرمانان آن حرکت می‌کند. با چشمانشان اشک می‌ریزد، با لب‌هایشان می‌خندد و با دل‌هایشان شاد و غمگین می‌شود؛ در همه جا با قهرمانان، همدل و همدستان می‌شود، زیرا بسیاری از رازها و دردهای نهفته و نگفته خود را که از دیرباز قادر به دید و درک و تشخیص و بیان آن‌ها نبوده، در این گنجینه به زبانی که مادرش برایش لالایی گفته بود، به روشنی می‌خواند و به راحتی می‌فهمد. شهریار، دورافتادگی از بار و دیار خود و غم غربتش را با زبان شکوه از دست زمانه، که طعم تلخ غربت را به کامش چشانند، در این منظومه بیان می‌کند.

حیدرآبا، حکایت اندوه تلخ انسان است؛ انسانی که به جاودانگی می‌اندیشد. شهریار در حیدرآبا، اندوه تلخ برخاسته از گذر شتابناک عمر را با حلاوت خاطرات کودکی چنان هنرمندانه در می‌آمیزد که در عمیق‌ترین لایه‌های احساس آدمی تأثیر سحرآمیزی می‌گذارد. او با بهره‌گیری مقتدرانه از عناصر طبیعت و ارائه تصاویر زیبا از آداب و رسوم روستا و نقل خاطرات کودکی، خواننده را به گذشته‌های دور زندگی بر می‌گرداند. آن‌گاه با استفاده از ظریف‌ترین تعابیر و اصطلاحات زبان آذربایجانی، گذر عمر را چنان به تصویر می‌کشد که هر انسانی را عمیقاً تحت تأثیر قرار می‌دهد.

در سرتاسر حیدرآبا، غم و شادی، گریه و خنده با هم است. وی در حالی که اندوه را با امید می‌آمیزد و میان گریه می‌خندد، با نوایی جانسوز از بی‌اعتباری حیات بشر می‌نالد و به خواننده و شنونده متذکر می‌شود که جهان افسانه‌ای بیش نیست:

نخستین قطعه حیدربابا، سلام و پیامی از دور و خاطراتی آمیخته با حکایت شب هجران است؛ ولی قطعه دوم گلایه و درد دل و گفتگو و پرس و جویی است که در میان حیدربابا و فرزند شاعرش صورت می‌گیرد.

حیدربابا، غننامه دورماندگی، غننامه از دست‌رفتگی‌ها و از دست‌رفته‌ها، غننامه دلبستگی‌ها و دل‌شکستگی‌هاست.

روح لطیف و احساس ظریف او در تصویر زیبایی‌هایی که در وجود این کوه پرخیز و برکت متجلی است، از مجموعه «حیدربابایه سلام» شاهکاری جاویدان ساخته است.

شاعر در پایان نخستین قطعه حیدربابا، ره‌اشدن از غم و پیوسته شاد بودن را برای حیدربابا آرزو می‌کند.

## ۲-۱. دل‌تنگی برای گذشته

نوستالژی احساسی طبیعی و عمومی، حتی می‌تواند احساسی غریزی در میان نژادها و به طور کلی تمامی انسان‌ها باشد. شاملو نوستالژی را رؤیایی تلقی می‌کند که دیگر وجود ندارد و بازسازی آن ممکن نیست (نک: شاملو، ۱۳۷۵: ۱۱). نمود این نظر را در شعر شهریار نیز می‌توان دید. او از برخی وقایع و اشخاص چنان سخن می‌گوید که گویی رؤیایی را به خاطر می‌آورد؛ رؤیایی که هرگز قابل تکرار نیست. حیدربابا، فوت ایام از دست رفته و آرزوهای فروخورده‌ای است که بر پرده سینمای ذهنش تداعی می‌شود و قرار از کف او می‌رباید اما جز اندوه و آه تلخ، چیزی نصیبش نمی‌شود. با وجود این که شهریار خطابش به کوهی به نام «حیدر بابا» است، ولی درود و سلامش متوجه انسان و انسانیت است که در دامن خاطرات ترک خورده‌اش مدفون شده است.

## ۲-۱-۱. یادکرد افراد و شخصیت‌های گذشته

شهریار از حضور در کنار دوستان خویش و کسانی که به نحوی با آن‌ها مراوده یا خویشاوندی داشته است، گاهی با بیانی حسرت‌بار سخن گفته است. این افراد به هر دلیلی شهریار را ترک گفته‌اند و دیدار دوباره با آن‌ها میسر نیست. می‌توان این گونه رویکرد شهریار به اشخاص را، نوعی نوستالژی نسبت به آن‌ها یا «نوستالژی اشخاص» تعبیر نمود؛ چراکه آن‌ها در گذشته شهریار، جایی از خاطرات و احوال خوش او را پر کرده و به گونه‌ای در تحقق آرزوهای وی، نقش ایفا نموده‌اند و فقدان‌شان توانسته روح شاعر را با حسرت و دردمندی قرین سازد و او را آرزومند آنان گرداند. مضمون اغلب بندهای شعر وی یادآور شخصیت‌هایی است که سمبول انسانیت و انسان‌بودن هستند. شهریار برای گریز از رنگ و ریاهی که او را دل‌آزرده کرده‌اند، با آن‌ها هم‌کلام می‌شود. صلابت طنین اذان «میر اژدر» و صدای

حیدر بابا؛ ترجمان غربیانگی شهریار (ص ۸۷-۱۱۰)----- آیت شوکتی ۹۳

ساز «عاشیق رستم» هر دو به یک نوا، دل غمدیده شهریار را بر اوج خاطراتش به پرواز در می آورد و می گوید:

حیدر بابا، وقتی میر اژدر آواز سر می داد و صدای آواز او روستا را فرا می گرفت و عاشیق رستم، ساز خود را به صدا در می آورد، به یاد داری که چه شتابان می دویدیم و مثل پرندگان پر می کشیدیم؟  
« حیدر بابا، میر اژدر سسلننده کند ایچینه سسدن- کویدن دوشنده  
عاشیق رستم، سازین دیلندیرنده یادوندادی نه هولسک قاچاردیم؟  
قوشلار تکین قاناد چالیب اوچاردیم؟ »

(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۲)

heidar bâbâ, mir ajdar saslananda kand içina sasdan- köidan düşanda

âşiq rustam sâzin dillandıranda yâdündâdi na holasak qâiçârdim?

quşlâr takin qânâd çâlib uçârdim?

مسیر زندگی شهریار، در پیچ و خم زندگی غبارآلودش گم شده است؛ به دنبال مسیر گمشده اش می گردد که تقدیر، مسیر حیدر بابا را به او نشان می دهد اما با این وصف که دیگر خبری از آن یاران دیرین نیست:

« هجی خالا چایدا پالتاریوواردی، ممد صادق داملارینی سوواردی،  
هچ بیلمزدیگ داغدی، داشدی، دوواردی، هریان گلدی شیللاغ آتوپ آشاردیق  
آلاه نه خوش، غمسیز - غمسیز یاشاردیق! »

(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۶)

haji xälâ çäydä pâltâr yüvârdi mamad sädeq dâmlârini süvârdi

heç bilmazdik dâydi dâşdi dövârdi haryân galdi şillây âtüp âşârdiq

ällâh na xoş çamsiz - çamsiz yâşârdiq

در ابیات بالا، «هجی» مخفف «هاجر» است (شهریار، ۱۳۸۲: ۲۶۴)، و شهریار در این ابیات می گوید:  
خاله هاجر لباس هایش را در جوی می شست، ممد صادق خانه اش را کاهگل می کرد، آن زمان (زمان کودکی) به هر جا که می رسیدیم، بی آنکه توجه کنیم که کوه است، سنگ است یا دیوار است، جست و خیز می کردیم. خدا یا چه خوب و زیبا، بی غم زندگی می کردیم.

« شیخ الاسلام، مناجاتی دیهردی مشد رحیم لباده نی گییهردی،  
مشد آجلی بوز باشلاری ییهردی، بیز خوشودوق، خیرات اولسون، توی اولسون

فرق ایله مز، هر نولاجاق، قوی اولسون »

(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۶)

şexolislâm münâjâti diyardi maşđ Rahim labbâdani giyardi  
maşđ âjali boz bâşlâri yiyardi biz xoşduđ , xeirât olsun , toy olsun  
Farq eilamaz har na olâjâq , qoy olsun

«شیخ‌الاسلام واعظ روحانی روشنفکر و آبرومند محل بود که در جوانی صدای خوبی داشت و مناجات ایشان در مواقع لزوم در حکم اعلام خبر بود» (شهریار، ۱۳۸۲: ۲۶۳). گویا «مرحوم مشهدی رحیم و مشهدی حاج علی، از ریش‌سفیدان باشخصیت ده بودند. لباده پوشیدن مشهدی رحیم خود دلیل بود که خبری هست. مشهدی حاج‌علی هم مرد قوی و بخوری بود ولی به درد مردم هم می‌خورد» (شهریار، ۱۳۸۲: ۲۶۴). شهریار با یادکرد این شخصیت‌ها می‌گوید:

شیخ‌الاسلام مناجات می‌گفت، مشهدی رحیم بالاپوش خود را می‌پوشید و مشهدی حاج‌علی آبگوشت بُزباش (آبگوشت با گوشت بز و سبزی و حبوبات و ...) را می‌خورد، ما خوش و خرم بودیم، از این جهت فرقی نمی‌کند؛ هر اتفاقی بیفتد، مهم نیست.  
شهریار از همه رفتگان یاد می‌کند و می‌گوید:

جای همه رفتگان این‌جا سبز است و علی‌الخصوص مادر بزرگم با کفنی که به دورش پیچیده، انگار دائماً همه جا به دنبالم است و می‌گوید: پسرم آمدی؟ چرا دیر آمدی؟ صبر و تحملم با تو کشتی گرفت و در این جدال، تو صبر و تحملم را به زمین زدی و من صبر و تحملم را از دست دادم.

« گندلرون ییری بورد اگورونور خانم نهم آخ کفنن بورونور،  
دالیمجادور، هارا گندم سورونور، بالا گلدون، نیه بیله گز گلدون  
صبریم سنن گولشدی، سن گوژ گلدون »

(شهریار، ۱۳۸۲: ۵۰)

gedanlarun yeri bürdâ gurüntür xânim nana âğ kafanin bürüntür  
dâlimjâdur, hârâ gedam sürüntür bâlâ galdün , niya beila geç galdün  
sabrım sannan gülaşdı, san geç galdün

دید رمانتیکی وی در توصیف شخصیت‌ها نیز قابل توجه است. شخصیت‌هایی که در ضمیر وی نقش بسته، اشخاص اشرافی نیستند بلکه، اشخاص معمولی هستند که در زندگی روستایی و در اطراف او زندگی می‌کردند.

وی حتی از همبازی‌های دوران کودکی‌اش (ننه‌قیز و رخشنده) نیز یاد می‌کند و قیافه‌ها و شیرین-زبانی‌های آن‌ها را به یاد دارد و می‌گوید:



حیدربابا؛ ترجمان غریبانگی شهریار (ص ۸۷-۱۱۰)-----آیت شوکتی ۹۵

حیدربابا، هنوز چشمان ننه قیز و حرف‌های شیرین رخشنده را به یاد دارم. ترکی گفتم تا خودشان بخوانند و بدانند که انسان، فانی است و فقط اسمی از او به جا می‌ماند. همان‌طور که از خوب و بد، فقط مزه‌ای به جا می‌ماند.

« حیدربابا، ننه قیزین گوزلری،  
رخشنده‌نین شیرین شیرین سوزلری،  
ترکی دئدیم، اوخوسونلار ئوزلری،  
بیلسینلر که، آدام گئدر آد قالار  
یاخشی - پیسدن، آغیزدا بیر داد قالار »

(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۹)

heydar bâbâ nana gizin gözlari raxşandanin şirin şirin sözlari  
turki dedim , oxusunlâr uzlari bilsinlar ki , âdâm gedar âd gâlâr  
yâxşi – pisdan , âyizdâ bir dâd gâlâr

## ۲-۱-۲. بیان خاطرات گذشته

خاطرات دوران گذشته و افرادی که برای وی خاطره‌ساز شدند، شهریار را هم سرمست می‌کند و هم می‌آزارد. خودش در مورد این خاطرات می‌گوید:

اینجا خاطرات شیرینی خوابیده‌اند و با سنگ‌ها همسر شده‌اند و آشنایی را فراموش کرده‌اند تا جایی که هر وقت من نگاهشان می‌کنم، بلند می‌شوند و نگاهم می‌کنند و دوباره می‌خوابند و مرا به شدت می‌آزارند.

« بوردا شیرین خاطره‌لر یاتوبلار ،  
داشلاریلان باشی - باشا چاتوبلار  
آشنالیغین داشین بیردن آتوبلار ،  
من باخاندا، قاوزانیلار باخیلار  
بیرده یاتوب، یاندریلار، یاخیلار »

(شهریار، ۱۳۸۲: ۵۰)

heydar bâbâ nana gizin gözlari dâşlârinân bâşi - bâşâ çâtblâr  
âşnâliyin dâşin birdan âtblâr man bâxândâ , qâzânilâr bâxillâr

birda yâtüb , yândirillâr , yâxillâr

در قدیم در خانه‌های روستایی روزنه‌ای کار می‌گذاشتند که آن روزن جهت تهویه و شال‌اندازی در چهارشنبه‌سوری، کارایی داشت (نک: شهریار، ۱۳۸۲: ۲۶۵). شب چهارشنبه‌سوری افراد به طور ناشناس به پشت‌بام خانه‌ها رفته و شال‌های رنگین خود را آویزان می‌کردند و عیدی می‌خواستند. «صاحب‌خانه باید نسبت به فراست حال خود، حدس بزند که این ناشناس کیست و چیزی به فراخور حال خود و متناسب با او به رسم عیدی به نوک شال او ببندد. عیدی‌های آن وقت بیشتر جوراب‌های پشمی

گلداز، دستمال‌های ابریشم، ساز دهنی بچه‌ها، جوجه‌مرغ‌های زیبا، تخم‌مرغ‌های رنگی، آجیل و شیرینی و ... بود. این موضوع بیشتر برای تشویق بچه‌ها مخصوصاً دلتوازی کودکان فقیر و در عین حال یکی از مراسم مفرح ایام عید بود» (شهریار، ۱۳۸۲: ۲۶۵). شهریار شب چهارشنبه‌سوری را چنین به تصویر می‌کشد:

عید بود و مرغ شب آواز می‌خواند. دختر نامزد، جوراب دامادش را می‌بافت، هر کسی شالش را از سوراخی رد می‌کرد. شال‌اندازی و بستن عیدی به نوک شال داماد، عجب رسم قشنگی است.

«بایرامیدی، گنج‌ه قویشی اوخوردی،  
 آداخلی قیز بیک جورابین توخوردی،  
 هر کس شالین بیر باج‌ادان سوخوردی،  
 آی نه گوزل قایدادی شال سالاماق!  
 بیک شالینا بایراملیقین باغلاماق!»

(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۷)

bâyramidi geja qūši oxurdi âdâxli qiz baik jorâbin toxurdi  
 bar kas şâlin bir bâjâdân soxurdi ây na gūzal qâydâdi şâl sâllâmâq  
 baik şâlinâ bâyrâmliqin bâylâmâq

شهریار از آن سالی یاد می‌کند که مادر بزرگش فوت شده بود و خانواده‌اشان به خاطر عزادار بودن، در برگزاری مراسم عید شرکت نکردند ولی وی به خاطر بچگی، برای شال‌اندازی سماجت نشان داده بود. وی این خاطره را چنین بازگو می‌کند:

شال می‌خواستم و برای گرفتنش گریه می‌کردم. تا این که شالی گرفتم و زود به کمرم بستم. به طرف خانه پسرخاله غلام دویدم و شالم را انداختم. خاله فاطمه حدس زده بود که من باشم، لذا جورابی به پر شالم بست و خانم ننه‌ام (مادر بزرگم) را به یاد آورد و به خاطرش گریه کرد.

«شال ایسته‌دیم، من‌ده آئوده آغلادیم،  
 بیر شال آلیب، تئز بتلیمه باغلادیم،  
 غلام گیله قاشدیم، شالی ساللادیم،  
 فاطمه خالا منه جوراب باغلادی،  
 خان ننه‌می یادا سالیب آغلادی»

(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۷)

şâl istadim manda evda âylâdim bir şâl âlib tez belima bâylâdim  
 yulâm gila qâşdim şâli sâllâdim fâtma xâlâ Mana jorâb bâylâdi  
 xân nanami yâdâ sâlib âylâdi

شهریار هنگامی که بر بال خیال، به کودکی خویش، سفر می‌کند، آیین‌های اجتماعی نظیر «سیب انداختن زیر پای عروس»، «مراسم شال انداختن»، «وسمه گذاشتن»، «مراسم چهارشنبه‌سوری»،

«مراسم نوروز»، «ترانه‌های عاشیق‌ها» را به یاد می‌آورد و با صفا و صداقت مردمانش، روح دردمندش را آرام می‌کند.

از آداب و رسوم مراسم عروسی این بود که «یک دسته فتیله و یک کاسه حنا که علامت روشنی و سرور بودند، در یک سینی گذاشته و با دست دخترها دوره می‌گردانند. هر یک از مدعوین یک رشته فتیله و مقداری از حنا برداشته و به جای آن‌ها پولی به فراخور حال خود می‌گذاشتند و آن پول‌ها به عنوان مزد بزرگ عروس به مضافه تقدیم می‌شد.

یکی دیگر از آداب و رسوم مراسم عروسی این بود که موقعی که عروس را سواره می‌آوردند، داماد از پشت بام، سیبی را که قبلاً هم از چند جا تیغش زده‌اند، با تمام توان، به زیر پای عروس پرتاب می‌کرد به طوری که زمین خورده و پخش شود. چون سیب علامت سیری بود، مفهوم این عمل این بود که سیری را از میان برداشتیم و هرگز از یکدیگر سیر نخواهیم شد (نک: شهریار، ۱۳۸۲: ۲۶۴). شهریار می‌گوید:

زمان عروسی در روستا که نوعروسان، حنا و فتیله می‌فروشدند و داماد، از پشت بام سیب را زیر پای عروس پرتاب می‌کند، من هم در آن دخترانت چشم داشته و در لابه‌لای سازهای نوازندگان و خوانندگان، حرف‌هایی برای گفتن دارم.

«حیدرآباد، کنه‌دین تو یون توتاندا قیز - گلینلر حنا، پیلته ساتاندا  
بی، گلینه دامنان، آلمانا ماندا منیم ده او قیز لاروندا گوزوم وار  
عاشیق‌لارین سازلاریندا سوزوم وار»

(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۶)

heidar bâbâ kandin toyun tûtândâ qiz galinlar hanâ pilta sâtândâ  
baik galina dâmânâ âlmâ âtândâ manimda o qizlârundâ güzum vâ  
âşiqâların sâzlarindâ sözum vâ

همه این مباحث چیزی نیست جز برجسته بودن احساس و گرایش به سوی خیال و رؤیا و سیر به گذشته تاریخی که از اندیشه نوستالژیک و تفکر رمانیستی سرچشمه می‌گیرد.

## ۲-۲. روستاستایی و تمدن‌گریزی

زندگی در حصار شهر برای شهریار که دوران کودکی‌اش را در محیط باصفای روستا، در آغوش طبیعت گذرانده بود، رنجی دل‌گزا به شمار می‌آمد. در این میان، آنچه زندگی در زیر آوار غم غربت را تا حدودی برای او قابل تحمل می‌ساخته، یادکرد وی از خاطرات خوش زندگی در میان مردمان با صفای روستاست که همواره در مواجهه با ناملایمات روزگار، برایش مأمنی محسوب می‌شد. مظاهر طبیعت بکر روستایی، چون چشمه‌های زلال و باغ و بوستان دل‌انگیز و صداقت و صمیمیت مردمان آن، چنان

در ژرفای دلش رسوخ کرده بود که حتی پس از گذشت روزگاران متمادی، می‌توانست طعم خوش آن خاطرات را در پس حسرت‌های فروخورده و گمشده باز یابد. لذا از آن طبیعت بکر یاد کرده و می‌گوید: هنوز هم طعم پونه‌های روئیده در کنار چشمه‌ها و خیار و هندوانهٔ بستان‌ها و نبات سفید و آدامس دوره‌گردها را حس می‌کنم و طعم آن‌ها کامم را شیرین و روزهای گذشته را برایم تداعی می‌کند.

«حیدر بابا، بولاخلارین یارپیزی بوس‌تانلارین گلبسری، قارپیزی  
چرچیلرین آغ نباتی، ساققیزی ایندی ده وار، داماغیمدا، دادوره ر  
ایتگین گندن گونلریمدن یادوره ر»

(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۷)

heidar bâbâ bülâxlârin yârpizi bostânlârin gülbasari qârpizi  
çarçıların âg nâbâti sâqqizi indida vâr dâmâyımdâ dâd verar  
itgin gedan günlarimdan yâd verar

شهریار، نخستین سال‌های عمرش را در دامن کوه حیدریابا گذرانده است. اکنون برف پیری بر سرش باریده و او با حسرت و از پشت عینک کودکی، به سال‌های طی شده می‌نگرد و سوار بر اسب چوبی‌اش به سوی خاطرات دوران کودکی، می‌تازد و به تماشای بدیع‌ترین لحظه‌ها و مناظر می‌نشیند. غازها را در برکهٔ «قوری گول» و کولاک تند گردنه و سوزش سرما را طوری مجسم می‌کند که مانند پردهٔ سینما در جلوی چشمانش به نمایش درمی‌آیند (شهریار، ۱۳۸۲: ۲۶۳). شهریار برای تجسم منظرهٔ زیبای آن می‌گوید:

قازهای قوری گول و سرمای سوزناک گردنه‌ها و پاییز و بهار روستا مثل پردهٔ سینما در مقابل چشمانم متجلی است و به یاد آن خاطرات و تماشای آن زیبایی‌ها تنها نشسته و در خویشتن خود به تنهایی سیر می‌کنم.

«حیدربابا، قوری گولون قازلاری، گدیکلرون سازاخ چالان سازلاری،  
کت-کوشین پاییزلاری، یازلاری، بیر سینما پرده سی در گوزومده،  
تک اوتوروب، سیر اندیریم اوزومده»

(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۳)

heidar bâbâ quri gölun qâzlâri gadiklarun sâzâx çâlân sâzlâri  
kat-küşin pâyizlâri yâzlâri bir sinemâ pardasidir gözümde  
tak oturub seir ediram özümde r

لحظه‌های زندگی روستایی در ذهن شهریار، خاطرات دوری هستند که با گذشت سال‌ها، هنوز شادابی و طراوت آن در سن پیری نیز قابل تجسم است، چنان آن لحظه‌های خوش را به تصویر

می کشد کہ گویی خواننده، خود در روستای «سنگل آوا» قدم می زند. شہریار عمری بہ دور از موطن خویش، در غربت و زیر سایہہای خاطرات خوش کودکی زندگی را باحسرت سپری می کند و دورنمایی از وطن خویش را در ذہن تداعی می کند کہ مانند خواب شیرینی در ذہن و روح خستہ اش نقش می بندد:

سنگیل آوا یوردی عاشیق آلماسی      گاہ دا گندوب اوردا قوناق قالماسی  
 داش آتماسی، آلما، ہیوا سالماسی      قالیب شیرین یوخی کیمی یادیمدا  
 اثر قویوب روحومدا، هر زادیمدا «

(شہریار، ۱۳۸۲: ۳۳)

šangil ävä yürdi aşıq älmäsi      gäh dä gedub ördä qönäq qälmäsi  
 däš ätmäsi älmä heivä sälmäsi      qälib širin yöxi kimi yädimdä  
 asar qoyüb rohomdä har zädimdä

در ایات بالا، شہریار از روستای سنگیل آوا (سنگل آباد) و سیب عاشق (سیب آبداری است کہ نیمی سرخ و نیمی زرد است) (شہریار، ۱۳۸۲: ۲۶۲) و مهمان شدن در آن جا یاد می کند و این کہ چگونه بہ درختان سنگ می انداخت و سیب و بہ از آن ہا بہ زمین می افتاد. وی در ادامہ می گوید: خاطرات آن روزہا مثل خوابی شیرین در ذہنم نقش بستہ و در روح و تمام وجودم تأثیر گذاشتہ است.

روستا در نظر رماتیک ہا یک نوع ارتجاع و «عودت بشر بہ اصل و طبیعت واقعی» (ثروت، ۱۳۹۰: ۸۰) اوست، بدون تکلف و زرق و برقی کہ سراسر زندگی شہری را در خود فرو بردہ است. چون «جوہر انقلاب رماتیک، تأکید بر پیوندہای ملموس و عینی بین انسان و جہان طبیعت بود» (ہاوکس، ۱۳۸۰: ۸۶). شہریار علاوہ بر این کہ در جای جای آثار خویش از چنین منظری بہ توصیف و ستایش روستا پرداختہ، پرآوازہ ترین اثر خویش - منظومہ حیدرآباد - را یکسرہ بہ توصیف و تصویر روستا و زندگی روستایی اختصاص دادہ است و در خلال آن، تصاویر بدیعی از طبیعت و زندگی سرشار از صفا و صمیمیت روستایی عرضہ داشتہ است.

برای شہریار ہمہ چیز روستا زیبا و دلکش است و او را بہ یاد خاطرات خوش کودکی و عوالم پاک و صمیمی روستا می برد. نہ فقط آداب و رسوم صمیمی آن دلرباست، بلکہ طبیعت و کوه و دشت و سیل و باران آن ہم جذاب است. آسمان روستا ہم بہ اندازہ زمین آن زیباست و شب ہایش چہ بسا بیش از روزہایش جلوه گری می کند. وقتی شہریار از ورای سال ہا زندگی شہری دل زده می شود، بہ یاد آن روزگاران خوش کودکی می افتد و با حسرت می گوید: «شہریار تا دہ سالگی در دہ خشکناپ ماندہ و در گردش ہای کودکانہ در عالم خواب و بیداری ہمراہ ایل، کوهستان ہا را زیر پا می گذاشت» (مشرف، ۱۳۸۹: ۲۳۴) بہ یاد لحظات خوشی کہ در آن گردش ہای کودکانہ فارغ از هر قید و

بندی، بدون هیچ غم و غصه‌ای، کوه‌های بلند روستا را زیر پایش تسخیر می‌کرد. شاعر به یاد روزگاران خوش کودکی می‌افتد، این که در آن وقت هیچ غم و غصه‌ای نداشته و با کودکان دیگر شاد و خوشحال، «روزها به سرسره‌بازی روی برف می‌پرداخت به طرزی که خود آن را «اسکی روستایی» می‌نامید» (مشرف، ۱۳۸۹: ۲۳۵). اکنون آن ایام سپری شده و حسرت آن روزگاران در ذهن او باقی مانده است.

« یاز قاباغی گون گوئی دوینده، کند اوشاکی قار گوئه سین سئونده،  
کورگچیلر داغدا کورک زوینده، منیم روحوم ایله بیلون اوردادور،  
کهلک کیمین باتیب، قالب قاردادور »

(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۹)

yāz qābāyi gūn gūneyi dōyanda      kand ušāqi qār güllasin soyanda  
kurākčılar dāydā kürak zuyanda      manim ruhum eyla bilin ordādur  
kahlik kimi bātib qālib qārdādur

خود شهریار در توضیح این بند می‌نویسد: «در ایام عید که صولت سرما شکسته و بچه‌ها گلوله برفی را دوست می‌دارند، جوان‌ها هم در سینۀ آفتابگیر کوه (سر خوردن با پارو) را شروع می‌کنند که اسکی‌بازی روستایی است. مثل پرواز، فوت و فن مخصوصی هم دارد. چون نشسته انجام می‌گیرد، از اسکی‌بازی فرنگی راحت‌تر و شیرین‌تر است» (شهریار، ۱۳۸۲: ۲۶۷).

شهریار در اشعار خود چنان تصویر دلنوازی از این گذشته‌های متروک ترسیم می‌کند که گویی همه چیز در آن زیبا و سرشار از صفا و صمیمیت بوده است. او در حیدربابا و بسیاری دیگر از سروده‌های خود، مرثیه‌خوان فضیلت‌های فراموش شده است؛ فضیلت‌هایی که به گمان او با هجوم مظاهر تمدن جدید از شهرها رخت بر بسته و تنها در روستاها نشان آن را می‌توان جست. تصاویر زندگی روستایی در ذهن شهریار اثر عمیقی به جا گذاشت. او گردش‌های کودکانه خود را به همراه کوچ ایل، به یاد می‌آورد و به یاد روزهای اولیه زندگی خود که در دامن طبیعت روستا بزرگ شده، می‌افتد.

« حیدربابا، قره چمن جاداسی، چووشلارین گه رسی - صداسی »  
(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۳)

heidar bābā qara çaman jâddâsi      Çovüşlârin galar sasi sadâsi

در حیدربابا، «تمدن و شهرنشینی، چهره زندگی را آلوده ساخته است. صفا و صمیمیت را از دل‌ها زدوده است، تمدن به فاصله‌ها وسعت داده است و فاصله‌ها، دل‌ها را از هم بیگانه کرده است. افق‌های

حیدربابا؛ ترجمان غربیانگی شهریار (ص ۸۷-۱۱۰)-----آیت شوکتی ۱۰۱

آینده نیز مه‌آلود و مبهم است و شاعر آرزو می‌کند ای کاش می‌توانست دوباره به دوران کودکی باز گردد و همه چیز را در آن همانند گذشته ببیند» (صدری‌نیا، ۱۳۷۱: ۱۴).

شهریار برای ابراز تنفر از تمدن می‌گوید: درد و بلای زوآر کربلا، به چشم این گمراهان باد. وای بر ما که فریب حرف‌های دروغین تمدن را خوردیم.

کربلیا گئندنلریین قاداسی،  
دوشسون بو آج یولسوزلارین گوزونه،  
تمدنون اویدوخ یالان سوزونه! «

(شهریار، ۱۳۸۲: ۵۲)

karbalîâ gedanlarin qâdâsi düşsun bu âj yolsuzlârin gözûna  
tamaddünün üydux yâlân sozûna

### ۳-۲. پناه بردن به دوران کودکی

به قول شهریار «شعرايي که در کودکی با کوه و جنگل و دریا سر و کار داشته‌اند و در آغوش طبیعت ناب پرورش یافته‌اند، می‌دانند که رؤیاهای شیرین آن ایام، بعدها گنجی را تشکیل می‌دهند که در دوران نویسندگی، همیشه در آستین و در دسترس استفاده است» (شهریار، ۱۳۷۵: ۶۴). از همین روست که شاهکار شهریار؛ یعنی «حیدربابایه سلام» از این دست اشعار به حساب می‌آید. خاطرات کودکی هرچند کوتاه‌مدت بود ولی شاعر دل‌آزده با تمام حسرت، شب‌های تاریک خشک‌تاب، شب‌گردی‌های کودکانه، رود و انعکاس مهتاب در امواج نقره‌گون آن و نیز درخشش چشمان گرگی گرسنه را آرزو می‌کند.

شهریار در بازدید از زادگاه و محل زندگی دوران کودکی‌اش، به هر کجا که گام می‌نهد، خاطرات ویژه آن مکان را به یاد می‌آورد و توصیف می‌کند. تمام روستا برای او به مثابه خانه پدری است و عموم ساکنان آن مانند اعضای خانواده او هستند.

گویی آن زمان میوه‌های ورزغان به دلیل فراوانی «به دهات دیگر برای فروش حمل می‌شد. صدای گلابی‌فروش که از ورزغان می‌آمد، از نواهای شادی‌بخش بچه‌ها بود. خاصه که معاملات هم موضوع مبادله بود و پول نقد لازم نداشت و هرکس می‌توانست با دادن یک مشت گندم یا جو، مقداری گلابی بخرد» (شهریار، ۱۳۸۲: ۲۶۸). شهریار از این اوضاع چنین یاد می‌کند:

یادش به خیر آن زمان که گلابی‌فروش ورزغانی می‌آمد و صدای غلغله بچه‌ها در روستا می‌پیچید، ما هم از این سو خبردار می‌شدیم، شادی می‌کردیم و سر و صدا راه می‌انداختیم و در نهایت در قبال دادن گندم، گلابی می‌خریدیم.

«ورزغان‌تان آرموت ساتان گلنده، اوشاقلارین سسی دوشردی کنده،  
بیزده بویانتان اشیدیب بیلنده، شیلاق آتیب، بیر قیشقریق سالاردیق  
بوغدا وئریب، آرموتلاردان آلاردیق.»

(شهریار، ۱۳۸۲: ۴۰)

varzagânân ârmüt sâtân galanda uşâqlârin sasi duşardi kanda  
bizda buyânân eşidib bilanda şillâq âtib bir qışqiriq sâlârdiq  
buydâ verib ârmutlârdân âlârdiq

در ادبیات رماتیسیم، از یک سو کودک و پاکی‌های او قابل ارزش است و از سوی دیگر خاطرات و یاد‌های دوران کودکی دائماً برای شاعر و نویسندگان تداعی می‌شود. این یادمان‌های کودکی از یک سو یادآور پاکی و صفا و صمیمیت است و از سوی دیگر، چون بیانگر معصومیتی زوال یافته و بهشتی گمشده است، موجب اندوه می‌شود. از همین روست که ژان پل می‌گوید: «رؤیاها ما را به دوره کودکی مان می‌برد» (جعفری، ۱۳۷۵: ۹۱). «شهریار به زمانی باز می‌گردد که امور دنیوی هنوز لطافت بهشتی جان را در سایه نپوشانده. توجه به خاطرات دور دوران کودکی، میل بازگشت به حالت طبیعی روح را نشان می‌دهد» (مشرف، ۱۳۸۹: ۹۸).

او در این منظومه بی‌همتا، در خصوص دوران شیرین کودکی و بازیگوشی خود در روستای خشک‌گناب سروده است:

«قاری ننه گنج‌ه ناغیل دییه نده کولک قالخیب قاپ باجانی دویه نده  
قورد کئچی نین شنگولوسین ییه نده من قاییدیب بیر ده اوشاق اولایدیم!  
بیر گول آچیب آندان سورا سولایدیم»

(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۵)

qâri nana geja nâğil diyanda külak qâlxi b qâb bâjâni døyanda  
qurd geçinin şangülusun yiyanda man qâyidib birda uşâq olâydım  
bir gül âçib ondân sorâ solâydım

شهریار از مادر بزرگ یا زن پیر با عنوان «قاری ننه» یا «خان ننه» یاد می‌کند. وی با حس نوستالوژیک می‌گوید:

«شب‌های زمستان که باد و بوران رجزخوان، در و پیکرها را به هم می‌کوبید، پیرزن‌های دهاتی برای بچه‌ها قصه گرگ و بز را می‌گویند و بچه‌ها مسحور، گوش فرا می‌دهند که چگونه گرگ می‌آید و



حیدربابا؛ ترجمان غربیانگی شهریار (ص ۸۷-۱۱۰)-----آیت شوکتی ۱۰۳

شنگول و منگول و بزه را می برد» (شهریار، ۱۳۸۲: ۲۶۳)، کاش من به همان دوران کودکی برمی گشتم، مانند گلی شکوفا می شدم و سپس پژمرده می گشتم.

شهریار در بسیاری از سروده های خویش با گونه ای تلقی رمانتیک به دوران کودکی نگریسته و از گنجینه خاطرات کودکی برای خلق مضامین و تصاویر شعر خود بهره برده است. او ضمن بیان خاطرات دوران کودکی با حسرت از آن روزهای سپری شده، یاد کرده است. وی با دلی پر از غم و روحی افسرده به سوی خانه خاطرات کودکی اش روی می آورد تا با دیدار مجدد آن، خویشتن را اندکی تسلی دهد؛ اما در آن جا جز اندوه چیز دیگری نمی یابد. شهریار دل زده از این تمدن و عصر رنگ و ریا، خواهان مامن و پناهگاهی است. عوالم کودکی و رؤیاهای شیرین آن که از هر رنگی به دور هستند، بهترین مأمنی هست که شاعر آن را آرزو می کند.

لقمه های شیرین عمه جان را گاز می زدم و می خوردم، بعد روپوش خود را می پوشیدم، در باغچه ها بشکن زده و ترانه می خواندم. آن روزهایی که بازی چوب سواری می کردم و سوار اسب می شدم، خودم را زیادی تحویل گرفته و ناز می کردم، یادش به خیر.

« عمه جانین بال بلله سین بیه ردیم،  
سوندان دوروب، اوس دونومی گیسه ردیم  
باخچالاردا تیرینگنی دییه ردیم،  
آی ئوزومی او ازدیرن گونلریم!  
آغاج مینوب، آت گردیرن گونلریم! »

(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۵)

amma-jānin bāl ballasin yiyardim      sondān durub us donumi giyardim  
bāxčālārdā      tiringani diyardim      āy ozumi o āzdiran gunlarim  
āyāj minib āt gazdiran günlarim

لازم به ذکر است که در ابیات بالا، واژه تیرینگه (تیرینگا) به معنی بشکن زدن (بهرادی، ۱۳۶۹) است و «تصنیف و آهنگ های ضربی را گویند» (شهریار، ۱۳۸۲: ۲۶۴). کاربرد این واژه در لابلای بازی های کودکانه شهریار، نشانگر اوج سرمستی و شادابی است که از پیامدهای بازی های محلی محسوب می شود. «پرداختن به بازآفرینی خاطرات کودکی و غرق شدن در حلاوت حزن آمیز آن، در شعر او نیز همانند برخی دیگر از پیشروان و پیروان رمانتیسم اروپا، به منزله گریز از زندگی تمدن زده شهری و ناملایمات و دلهره های آن و پناه بردن به مامن سنت و سادگی است» (صدری نیا، ۱۳۸۲: ۱۴۸). در نظر شهریار، محیط روستا به مثابه خانه پدری است. شهریار در پی آرزوها و عشق های گمگشته است، به خاطر همین به دنبال این آرزوها در کوچه های پاک و بی آرایش مألوف دوران کودکی اش به جستجو می پردازد.

« حیدربابا گل دیدیم سنی یوخلیم،  
بیرده یاتام، قوجاغوندا یوخلیام،  
عمری قووام، بلکه بوردا حاخلیم،  
اوشاقلیغا دییه م، بیزه گل سن بیر!

آیدین گونلر، آغلار یوزه گولسن بیر

(شهریار، ۱۳۸۲: ۴۹)

heydar bābā galdim sani yoxleyim      birda yātām qōjāyōndā yūxliyām  
ōmri qōvām balka bōrdā hāxleyim      ošāqliyā diyam biza galsan bir  
āyidin günlar āylār yūza gūlsan bir

در ابیات بالا، شاعر خطاب به کوه حیدر بابا می‌گوید: آمده‌ام تا از حالت جویا شوم و بار دیگر در بغلت آرام گیرم و بخوابم، عمر را دنبال کنم، بلکه همین‌جا گیرش بیاورم. به دوران کودکی‌ام بگویم اگر ممکن باشد بار دیگر به خانه‌ما بیاید و در روزی خوش و روشن، به چهره‌گریانم بخندد.

#### ۲-۴. گرایش مفرط به بازگشت به وطن و زادگاه

درونی‌مایه اصلی نوستالژیک در حیدربابای شهریار، دوری از وطن و ایام خوش کودکی است که این حسرت به خوشی‌ها، در مکان‌ها و زمان‌های متفاوت با رنگ و شکل و بویی خاص ظاهر می‌شود. گاهی یادی از سیب («شنگل آوا») و رفتن به میهمانی‌ها در آن‌جا؛ گاهی بدرقه‌زائرین کربلا، و گاهی به یاد گللابی فروش («ورزغانی») که با سر و صدای کودکانه به استقبال آن می‌رفتند، خود را نشان می‌دهد. خاطرات کودکی شهریار با طبیعت و مناظر آن پیوند خورده است، گاهی از بودن در آن فضای پاک و صمیمی یاد می‌کند، گاهی از شیطنت‌های کودکی و گاهی از مراسم خاص روستا، که نمی‌توان هیچ یک از آن‌ها را در زندگی مدرن شهری دید و این فضا مخصوص محیطی آرام به نام روستاست. شهریار، سیمای روستا را به بدیع‌ترین شکل ترسیم می‌کند. همه چیز در آن زنده است و شاعر با حسرت و اندوه فراوان، خاطرات کودکی‌اش را در دامن طبیعت روستا، با مردمان بی‌آلایش آن به یاد می‌آورد.

آنچه که در پیدایش احساس غربت در انسان نقش اساسی دارد، همان جدایی از محیط خانه (وطن) است. «نشستن در غربت، دور از دوستان و هم‌زبانان موجب می‌گردد که انسان هر روز به طور متناوب به گذشته خود باز گردد تا شاید بتواند کمبودهای روحی و فکری خود را جبران نماید» (شریفیان، ۱۳۸۶: ۴۲).

غم غربت و دل‌تنگی میهن در افرادی که از وطن خود به دور دست مهاجرت کرده‌اند، بسیار شدید است. شهریار شاعری وطن‌پرست است که به هیچ وجه راضی نیست که کوچک‌ترین خدشه‌ای به استقلال، اتحاد و تمامیت ارضی کشورش وارد آید. به همین دلیل در اشعار خود آشکارا به این تبعیض‌ها و ستم‌ها اعتراض می‌کند. به همین علت او با نگاهی واقع‌بینانه به کشور خود می‌نگرد و

حیدربابا؛ ترجمان غربیانگی شهریار (ص ۸۷-۱۱۰)-----آیت شوکتی ۱۰۵

دیدن واقعیت‌های تلخ که در کشور وجود دارد، شدیداً او را آزار می‌دهد و با وجود افتخار به گذشته باشکوه آن، به بدبختی امروزش افسوس می‌خورد.

وجود سراسر غم و حسرت در دل شهریار، این احساس‌های نوستالژیک را در ذهن و روحش قوی‌تر ساخته و هیچ چیز و هیچ کس به غیر از غم، مداوای روح دردمند او نیست. غم غربت و فراق یار بی‌وفا، دل شکسته شاعر را، سخت دل‌آزرده و بی‌قرار کرده است و ظلمت غروب شهر غریب، دل حساس او را غم‌بارتر کرده و آرزوی بازگشت به وطن دارد و می‌گوید:

حیدر بابا من تو را وطن خود در نظر گرفته بودم و با یاد تو و زمزمه تو، دوباره به سوی تو آمده بودم و با دیدن تو، اشک چشمانم را پاک کرده بودم، حال آنکه شدیدترین غم غربت، زندان تاریک و شربت تلخ در تو بود.

« حیدربابا، سنی وطن بیلیمشیدیم، وطن دییب، باش گوتوروب گلمیشدیم، سنی گوروب گوز یاشیمی سیلمیشدیم، حال بو کی لاپ عملی غربت سنده ایمیش، قارا زندان، آچی شربت، سنده ایمیش»

(شهریار، ۱۳۸۲: ۵۶)

heidar bâbâ sani vatan bilmişdim vatan deyib bâş gutürüb galmişdim  
sani görüb güz yâşimi silmişdim hâl bü ki lâp yamli yorbat sandaimiş  
qârâ zindân âji şarbat sandaimiş

«شهریار، همه ایران را وطن خود می‌شمارد و از همه اطراف و اکناف و شهرهای ایران یاد می‌کند. او آرزو داشت همه این پهناور، آبادان و ارجمند گردد» (محمدی، ۱۳۹۰: ۹۸). «همه جا برای او خانه عشق است. تهران، تبریز، رشت، همدان، شیراز و ... چنان در هم رفته و یکی شده‌اند که گاه جدا کردنشان، مشکل می‌نماید. «خاک مهربانان او» وسعتی به بزرگی جهان دارد» (منزوی، ۱۳۷۲: ۶۵)، پس همه را دعوت به محبت و اتحاد و همدلی می‌کند.

در میان مکاتب ادبی غرب، بارزترین جلوه نوستالژی را در رماتیسم می‌توان دید. «بازگشت به گذشته»، یکی از مشخصه‌های مکتب رماتیسم است. اگر بتوانیم شهریار را شاعری رماتیستیک قلمداد کنیم که نشانه‌های رماتیسم در شعر وی اندک نیست، می‌توان گفت شهریار نیز چون رماتیستیک‌ها نگاهی به پشت سر و آرزوهایی در گذشته دارد. بازگشت‌های شهریار به پیش از زمان حال، بیانی نوستالژیک از اعتراض به شرایط موجود است. رماتیستیک‌های غربی پس از ظهور زندگی صنعتی، آرامش روحی و سادگی زندگی روستایی را جستجو کردند (رک: نظری، ۱۳۸۹: ۴) یا به دوران کودکی خود رجوع نموده و سادگی و زیبایی و پاکی کودکی را به عنوان مطلوب‌هایی از دست رفته و آرزوشده ترسیم کردند. مصداق‌های این رویکردها را در شعر شهریار نیز بسیار می‌توان دید. او هم شیفته زندگی ساده

روستایی و دارای روح تمدن‌ستیز و شهرگریز است و هم تمایلی غریب نسبت به احوال و کردار و خاطرات کودکی خویش دارد.

## ۲-۵. اسطوره‌پردازی، آرکائیسیم و آرمان شهر

ارتباط نوستالژی با سه مفهوم اسطوره، آرکائیسیم و آرمان‌شهر، زمینه بحث‌های تاریخی، جامعه‌شناختی و زبان‌شناسی را فراهم می‌آورد. اساساً خلق اسطوره‌ها در زمان پیدایش خود که معمولاً مربوط به دوران اولیه حیات انسانی هستند، خاستگاه نوستالژیک داشته و بر اساس آرزومندی و آرمان‌خواهی انسانها در شرایطی ناسازگار به وجود آمده‌اند. اسطوره‌ها در حقیقت، پاسخی به احساس‌های ناخوشایند انسانی و حضور در متن نومی‌دی و ناامنی بوده‌اند. لذا «یکی از نمودهای غم غربت، اسطوره‌پردازی است» (عالی عباس آباد، ۱۳۸۷: ۱۵۷) و می‌تواند بخش عمده‌ای از احساس غربت آدمی را در جهان خود یا جهان عین نشان دهد. الیاده، اسطوره‌شناس معروف، معتقد است: «اسطوره بخشی از حیات دوران کودکی بشریت است که به سر آمده و به شکلی پوشیده حاوی آرزوهای دوران کودکی نوع بشر است» (آبراهام، ۱۳۷۷: ۱۱۶). «او اسطوره‌ها را مربوط به دوران سعادت و آزادی انسان می‌داند» (الیاده، ۱۳۷۴: ۵۸) و به نوعی، بازتاب آرزوی بشر برای دستیابی به سعادت‌مندی و رهایی از تنگناهای مختلف تعبیر می‌کند.

آرکائیسیم یا باستان‌گرایی به عنوان اصطلاح ادبی، به کاربرد صورت قدیم زبان، واژگان یا نحو آن اطلاق می‌شود. «جی کادن»، درباره آن می‌گوید: «این اصطلاح، با کهنه و قدیم سر و کار دارد. غالباً کهن‌گرایی و استفاده از واژه‌های قدیم، یادآور گذشته است؛ بخصوص واژه‌هایی که دوران شوالیه‌گری و رومانس‌ها را تداعی می‌کنند» (کادن، ۱۳۸۰: ۳۹). آرکائیسیم، زمانی از مصادیق غم غربت قلمداد می‌شود که زبان و ابزارهای آن برای بازسازی و یا فضا‌سازی گذشته به کار رفته باشد. آسمان برای انسان‌های اسطوره‌ای و کهن، دست‌نیافتنی بود. «در باورشناسی باستانی، کوه، بلندترین و نزدیک‌ترین جای به آسمان، ارزشی نمادین و آیینی داشته است. از آن است که هریک از پیامبران بزرگ با کوهی نامور در پیوند است و بر آن کوه، با خداوند راز گفته است» (اتونی، ۱۳۸۹: ۱۳). شهریار نیز همراز با یار دیرینش پرده از راز غریبی و غربت خود بر می‌دارد و به عنوان مخاطب و شاهد وقایع، خطاب به کوه حیدر بابا می‌گوید:

شیطان ما را به بیراهه کشانده و محبت را از دل‌ها کنده، سرنوشت تیره‌ای را برای ما رقم زده و خلق را به جان هم انداخته است.

«حیدر بابا، شیطان بی‌بیزی آزدیریب  
محببتی اورکلردن قازدیریب  
قره‌گونون سرنوشتین یازدیریب  
سالیب خلقی بییر - بییرینون جانینا!

heidar bâbâ ,şeytân bizi âzdirib mahabbati Üraklardan qâzdirib  
qara günün sarneveştin yâzdirib sâlib xalgi bir birinin jâninâ

اندیشه وجود آرمان شهر از اندیشه‌های دفاعی بشر در برابر سختی‌ها و مشکلات روزگار بوده است. وجود آرمان شهر یا مدینه فاضله، پیشینه‌ای به قدمت تمدن بشری دارد. در حقیقت، «آرمان شهر جایی است دست‌نیافتنی که تصوّر آن همواره در افق آرزوهای بشر، نمونه خیر برین و زیبایی و رستگاری بوده است و یکی از آرزوهای آدمی در درازنای تاریخ، دستیابی به جامعه‌ای بوده که در آن رستگاری خویش را تحقق بخشد. هنگامی که بشر از بند اسطوره‌ها رست و آرزوهای خود را در پرتو دانش دست‌یافتنی دانست، تصور شهر آرمانی را از دیار اسطوره‌ها به قلمرو خرد آورد» (اصیل، ۱۳۸۱: ۶۸).  
شهریار دنیایی را به تصویر می‌کشد که پر از امنیت و به دور از نیرنگ نامردان باشد و خطاب به حیدربابا می‌گوید:

حیدربابا پسران مردی متولّد کن و دمار از روزگار نامردان درآور تا بزه‌ها به آسایش بچرند و گوسفندان از شدت شادی برقصند و دم تکان دهند.

« حیدربابا مرد اوغوللار دوغگینان نامردلرین بورونلارین اووگینان  
قوی قوزولار آیین- شایین اوتلا سین قویونلارون قویروقلارین قاتلا سین  
(شهریار، ۱۳۸۲: ۴۸)

heydar bâbâ mard oyüllâr doygunân nâbardlarin boyonlârin ovginân  
qoy qüzü lâr âyin – şâyin otlâsin qoyonlârin qüyürlârin qâtlâsin

### ۳. نتیجه‌گیری

اصطلاح نوستالژی که اشتیاق برای چیزهای از دست رفته را تداعی می‌کند، به شکل‌های گوناگون از قبیل یادکرد دوران گذشته، بخصوص دوران کودکی و بازگشت به زادگاه تجلی می‌یابد. بنابراین اشعار شهریار، با تأکید بر تخیل و فرهنگ‌های بومی و هویت محلی، جهت‌گیری نوستالژیک داشته و فضایی سرشار از دلتنگی و حسرت را به تصویر می‌کشد. شهریار با بار سنگین اندوهی که بر سر و دوشش حس می‌کند، خاطرات تلخ و شیرین ایام گذشته را با نگاهی رمانتیک می‌سراید که در این رهگذر، تداعی دوران کودکی، خاطرات دیگر گذشته را نیز به همراه می‌آورد و او را به سیر در آرمان شهری که در گذشته از ساکنان سعادت‌مند آن بود، وا می‌دارد.

اوضاع زندگی هر فردی در ایجاد حس نوستالژی مؤثر است و غم غربت و احساس غریبی و دلتنگی‌های حاصل از آن، همراه با تصویرهای شعری گوناگون با تک‌تک بندهای حیدربابا عجین شده

است. به نظر می‌رسد احساس تنهایی شهریار فقط به جهت دوری از خویشان و دوستان و حتی دوری از زادگاهش نیست. شهریار به دلیل احساس غربت روحی و تنهایی درونی، پیوسته از گذشته یاد می‌کند و یادکرد خاطرات مبهم گذشته، به وی آرامش می‌بخشد. عواطف و احساسات شخصی باعث شده تا با گرایش به خاطرات گذشته، سروده‌های خود را نوستالژیک نماید. از این جهت نوستالژی در شعر وی جایگاهی برجسته دارد. خاطرات عاطفی شهریار و بیماری وی می‌تواند زمینه گرایش وی را به نوستالژی فراهم سازد.

شاید یکی دیگر از عوامل ظهور نوستالژی، پیشرفت سریع تمدن باشد. با وجود اینکه پیشرفت و تمدن، موجب آرامش انسان است اما گاهی موجب تضعیف ارزش‌های انسانی است. بنابراین انسان معاصر برای مقابله با چنین وضعی، به گذشته بر می‌گردد و با یادآوری ایام خوش کودکی و جوانی و دوری از تمدن و بازگشت به سادگی پرفسای گذشته و یادکرد خاطرات ساده روستایی، آرزوی بازگشت به آن دوران پرشور را دارد. وی با ایجاد حس نوستالژیک و بزرگ‌نمایی در توصیف مناظر طبیعت، حس مخاطبش را برمی‌انگیزد.

## منابع

### کتاب‌ها

- آبراهام، کارل (۱۳۷۷)، رویا و اسطوره، ترجمه جلال ستّاری، تهران: مرکز.
- آریانپور، منوچهر (۱۳۸۰)، فرهنگ پیشرو آریانپور (انگلیسی - فارسی)، چاپ اول، تهران: جهان رایانه
- آشوری، داریوش (۱۳۸۱)، فرهنگ علوم انسانی، تهران: مرکز
- احمدی گیوی، حسن (۱۳۷۰)، سلام بر حیدر بابا، چاپ اول، تهران: دنیا.
- انوشه، حسن (۱۳۷۶)، دانشنامه ادب فارسی، چاپ اول، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- اصیل، حجت‌الله (۱۳۸۱)، آرمان شهر در اندیشه ایرانی، تهران: چشمه.
- الیاده، میرچا (۱۳۷۴)، اسطوره، رویا و راز، ترجمه رویا منجم، تهران: فکر روز
- باطنی، محمدرضا و دیگران (۱۳۷۲)، واژه‌های دخیل اروپایی در فارسی، تهران: فرهنگ معاصر
- باطنی، محمدرضا (۱۳۸۰)، فرهنگ معاصر (انگلیسی - فارسی)، تهران: فرهنگ معاصر
- برهان، محمد حسین بن خلف (۱۳۸۰)، فرهنگ برهان قاطع، تهران: نیما

حیدرآباد؛ ترجمان غربیانگی شہریار (ص ۸۷-۱۱۰)-----آیت شوکتی ۱۰۹

- بھزادی، بھزاد (۱۳۶۹)، فرهنگ آذربایجانی-فارسی، چاپ اول، تهران: چاپخانه دیبا
- پور افکاری، نصرت اللہ (۱۳۸۲)، فرهنگ جامع روانشناسی - روان پزشکی؛ انگلیسی فارسی، تهران: فرهنگ معاصر
- ثروت، منصور (۱۳۹۰)، آشنایی با مکتب‌های ادبی، چاپ سوم، تهران: علم
- جعفری، مسعود (۱۳۷۵)، سیر رماتیسسم در اروپا، چاپ اول، تهران: نشر مرکز
- دهنخدا، علی اکبر (۱۳۴۸)، لغت‌نامه دهنخدا، زیر نظر دکتر محمد معین، دکتر سید جعفر شهیدی، تهران: دانشگاه تهران
- زاهدی، لطف‌اللہ (۱۳۸۸)، بیوگرافی استاد شہریار، تهران: نگاه.
- زمردیان، رضا (۱۳۷۳)، فرهنگ واژه‌های دخیل اروپایی در فارسی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- شاملو، سعید (۱۳۷۵)، آسیب‌شناسی روانی، چاپ ششم، تهران: رشد.
- شمیسا، سیروس (۱۳۷۷)، نگاهی به فروغ، تهران: مروارید.
- شہریار، محمدحسین (۱۳۷۵)، سیمرغ و قاف (سلام بر حیدرآباد)، ترجمہ محمد نقی ناصر الفقرا (آذر پویا)، چاپ اول، تبریز: مہران.
- شہریار، محمد حسین (۱۳۸۲)، کلیات اشعار ترکی به انضمام حیدرآبادیہ سلام، چاپ ہفدہم، تبریز، انتشارات زرین.
- صفی‌پوری، عبدالرحیم‌بن عبدالکریم (۱۳۹۷)، فرهنگ منتهی‌الارب فی اللغہ العرب، گردآورندہ: علیرضا حاجیان، چاپ اول، تهران: سخن.
- علیزادہ، جمشید (۱۳۷۴)، بہ ہمین سادگی و زیبایی، یاد نامہ شہریار، تهران: مرکز.
- کادن، جی. ای (۱۳۸۰)، فرهنگ ادبیات و نقد، ترجمہ کاظم فیروزمند، تهران: شادگان.
- مشرف، مریم (۱۳۸۹)، زندگی و شعر محمد حسین شہریار، چاپ سوم، تهران: نشر ثالث.
- معین، محمد (۱۳۷۱)، فرهنگ معین، چاپ ہشتم، تهران: سپہر.
- منزوی، حسین (۱۳۷۲)، این ترک پارسی گو، چاپ اول، تهران: برگ.
- نفیسی، علی اکبر (۱۳۴۳)، فرهنگ ناظم‌الاطباء، تهران: خیام.
- هاوکس، ترنس (۱۳۸۰)، استعارہ، ترجمہ فرزانه طاہری، چاپ دوم، تهران: نشر مرکز

- یونگ، کارل گوستاو (۱۳۷۶)، انسان و سمبل‌هایش، ترجمه حسن اکبریان طبری، چاپ دوم، تهران: یاسمن

### مجلات

- اتونی، بهروز (۱۳۸۹)، «اسطوره‌ها، زندگان جاوید (به بهانه نقد اسطوره شناختی آسمان خراش میلاد)»، فصلنامه ادبیات و اسطوره شناختی، ش ۱۸، صص ۹-۱۳

- تقی‌زاده، صفدر (۱۳۸۱) «نوستالژی»، مجله فرهنگ و هنر، بخارا، ش ۲۴، صص ۲۰۱-۲۰۵  
- شریفیان، مهدی (۱۳۸۶)، «بررسی فرایند نوستالژی غم غربت در اشعار فریدون مشیری»، فصلنامه علمی- پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهراء، ش ۶۸، و ۶۹.

- صدری نیا، باقر (۱۳۷۱)، «تأملی در مضامین محوری منظومه حیدرآباد»، کلمه، ش ۲  
- صدری نیا، باقر (۱۳۸۲)، «جلوه‌های رمانتیسیم در شعر شهریار»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، سال ۴۶

- عالی عباس‌آباد، یوسف (۱۳۸۷)، «غم غربت در شعر معاصر»، گوهر گویا، س ۲، ش ۶، صص ۱۵۵-۱۸۰

- غفوری، فاطمه (۱۳۸۹)، «بررسی پدیده نوستالژی در شاهنامه فردوسی و آثار شهریار»، فصلنامه علمی- پژوهشی واحد انار، سال ششم، ش ۱۵

- محمدی، برات (۱۳۹۰)، «تجلی عواطف میهنی و نوع دوستی در اشعار شهریار»، مجموعه مقالات برگزیده همایش بین‌المللی شهریار شعر ایران، انتشارات دانشگاه آزاد اسلامی ماکو، ص ۹۱

- نظری، نجمه (۱۳۸۹)، «بررسی نوستالژی در شعر حمید مصدق»، فصلنامه زبان و ادبی فارسی دانشگاه بوعلی سینا همدان، ش ۴۶.

### پایان‌نامه‌ها

- کلاهچیان، فاطمه (۱۳۸۶)، نوستالژی در شعر کلاسیک عرفانی، (رساله دکتری)، دانشگاه تربیت معلم (تهران).



## **Heydar baba, Translation of Shahriar's whimsical state**

Ayat Shokati <sup>1</sup>

### **Abstract**

Nostalgia is a psychological term that means a homesick for the past and in various forms, its signs are manifested in literary works. The study of these signs leads us to a deep understanding of the poet's emotions and thoughts, and reveals the causes of his suffering and his desire for mediocrity. Nostalgia is a subconscious mental process that manifests itself in different individuals and various times.

The present paper seeks to explain and analyze the nature of nostalgia in Heydar Baba Shahriyar through a descriptive-analytical method based on library studies. In this research, the sadness of the past in two parts mentions past personalities and memories, village and civilization, escape, refuge in childhood, and excessive tendency to return to homeland, mythology, archaism and refuge in utopia, to the title of the components of nostalgia has been studied. The result of this analysis suggests that in most of the episodes of this affair, nostalgic sense of humor and regret over the past; and this feeling can be caused by an inner loneliness, escape from contemporary civilization. It should be noted that all poems have been translated into Persian.

**Keywords:** Nostalgia, Contemporary Poetry, Shahriar, Heydar-Baba.

---

<sup>1</sup> .Assistant Professor of Persian Language and Literature, Khoeye, Islamic Azad University, Khoeye, Iran. E-mail: shokati81@yahoo.com